

Comparative study on the Nobility in the social Context of ancient Iran and early Islam From the perspective of conceptual history

Omid Ghiasi*

Fateme Bakhtiyari**

Abstract

Nobility, as an important and widely used concept in social analysis, has not been understood the same throughout history and has different levels of meaning. The main issue of this essay is to understand the impact of the worldview of the two societies, late ancient Iran and the early Islamic as the two main origins, on the concept of nobility in the Islamic period of Iranian history. To answer this problem, the question must be answered as to what the nobility understood in late ancient Iran and early Islam.

Based on the conceptual history method, the present essay studies the social context of the mentioned societies in order to obtain conceptual components, and then, based on the comparative method, compares the components of nobility in these two societies.

In both societies, the ancestry of the nobility was very important, but the more complex social structure in ancient Iran, their dependence on land, and the ideology of the Iranian monarchy made the understanding of the nobility different from the tribal structure among the new Muslim Arabs.

* PhD student of Ancient history, university of Tehran, Tehran, Iran, omid.ghiasi66@ut.ac.ir

** PhD student of history of Islam, university of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author),
bakhtiyari.fateme@ut.ac.ir

Date received: 19/02/2021, Date of acceptance: 12/06/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

This conceptual difference affected the social reality and created a multi-layered concept of nobility in the Islamic period of Iranian history.

Keywords: Nobility, Ancient Iran, Islam, conceptual History, comparative Study.



مطالعه تطبیقی اشراف در بافت اجتماعی ایران باستان و اسلام اولیه از دیدگاه تاریخ مفهومی

امید غیائی*

فاطمه بختیاری**

چکیده

اشراف به عنوان مفهومی مهم و پرکاربرد در تحلیل‌های اجتماعی، در طول تاریخ یکسان فهمیده نشده است و سطوح مختلف مفهومی دارد. مسأله اصلی این نوشتار، فهم تأثیرگذاری جهان‌بینی دو جامعه ایران باستان متاخر و اسلامی نخستین به عنوان دو خاستگاه اصلی، بر مفهوم اشرافیت در دوره اسلامی ایران است. این مسأله در قالب این پرسش که جوامع ایران اواخر دوره باستان و جامعه نخستین اسلامی چه فهمی از اشراف داشتند؟ در پی پاسخ برآمد. نوشتار حاضر با تکیه بر روش تاریخ مفهومی بافت اجتماعی جوامع مذکور را مطالعه نموده تا مؤلفه‌هایی مفهومی بدست دهد و در ادامه با تکیه بر روش تطبیقی، مؤلفه‌های اشرافیت در این دو جامعه را با هم مقایسه کرده است. در هر دو جامعه، اهمیت تبار اشرافی بسیار مهم بود، اما ساختار پیچیده‌تر اجتماعی در ایران باستان و وابستگی آنان به زمین و ایدئولوژی پادشاهی ایرانیان، سبب شده بود تا فهم اشراف در مقایسه با ساخت قبیله‌ای در میان اعراب تازه مسلمان متفاوت باشد. این تفاوت مفهومی، بر واقعیت اجتماعی اثرگذار بود و در دوره اسلامی ایران، مفهومی چندلایه از اشراف را بوجود آورد.

* دانشجوی دکتری تاریخ باستان، دانشگاه تهران، تهران، ایران، omid.ghiasi66@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

bakhtiyari.fateme@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۰



کلیدواژه‌ها: اشراف، ایران باستان، اسلام، تاریخ مفهومی، مطالعه تطبیقی.

۱. مقدمه

۱.۱ طرح موضوع

واژه اشراف و واژه‌های مشتق شده از آن مانند اشرافی‌گری و اشرافیت، امروزه در سطوح مختلف زبانی، اعم از زبان عامیانه یا آکادمیک، به ویژه در عرصه‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما مسأله این است که آیا در تاریخ ایران، این مفهوم همواره یکسان فهمیده می‌شده است؟ نوشتار پیش رو در نظر دارد با گذار از مفهوم امروزی اشراف در حوزه علوم اجتماعی، با رجوع به زمینه تاریخی این واژه در سنت ایرانی-اسلامی، مفهوم اشراف نزد ایرانیان باستان از یکسو و نزد مسلمانان صدر اسلام از سوی دیگر را به عنوان دو خاستگاه اصلی مفاهیم تاریخ ایران در دوره اسلامی با هم قیاس کرده، شباهت‌ها و تفاوت‌های مفهومی آن‌ها را نشان دهد.

از نگاه علوم اجتماعی اشرافیت که همزاد اجتماعی شدن بشر است و در هر روزگاری به شکلی وجود داشته است، می‌تواند در دو حوزه مورد بررسی قرار بگیرد. گاهی این مفهوم در ساختار نخبگانی (Nobility) مورد توجه است که در آن صورت وارد حوزه جامعه‌شناسی می‌شود و گاهی معادل آریستوکراسی (Aristocracy) است و وارد حوزه علوم سیاسی و فلسفه سیاست شده است. (بشیریه ۱۳۸۹: ۱۹۴) بنابراین چیستی هویت اشراف و تعریف این مفهوم بستگی به زمینه (Context) سیاسی و اجتماعی دارد که این پدیده در آن شکل گرفته است. اشراف چه به عنوان گروهی که در ساختار نخبگانی یک جامعه نقش ایفا می‌کنند و چه به عنوان افرادی ذی نفوذ وابسته به زمین و یا چه اشرافیت از نوع تبار؛ در هر جامعه و در هر دوره‌ای به صورت یکسان فهمیده نمی‌شدند. در واقع هویت این گروه از پس هر گذار و انقلاب تغییر می‌کند. (Haldon and Lawrence 2004: 505). این پژوهش در پی آن است تا با نزدیک شدن به چگونگی فهم جامعه ایران باستان و جامعه نخستین اسلامی از اشراف، به تاثیری که نوع جهان‌بینی این جوامع در شکل‌گیری این مفهوم دارند برسد و تفاوت‌های مفهومی میان این دو سنت را برجسته سازد.

۲.۱ مسئله

اشراف غالباً از نظر جامعه‌شناسی، در غرب با مالکیت ارضی و در شرق با احراز وظایف در مناصب نظامی و اداری شناخته میشوند (بشیریه ۱۳۸۹: ۱۹۶)، اما از جهت تاریخی، مفهوم اشراف همواره یکدست نبوده است.

ایران باستان متأخر که از منظر سیاسی تحت سیطره خاندان شاهی ساسانی بود، مثل هر جامعه‌ی دیگری دارای گروه پر قدرت و پرنفوذی بود که رابطه‌ای دو سویه با قدرت سیاسی داشت. این گروه از جهت زبان‌شناسی با واژه اشراف (که واژه‌ای عربی است) معرفی نمی‌شدند، اما از حیث محتوایی گروهی بودند که بنا بر منابع تاریخی معادل اشراف جامعه مسلمان در نظر گرفته شده است.

مسئله‌ای که منجر به تحقق این پژوهش شد، چگونگی فهمی است که این جوامع از این مفهوم داشتند. باید توجه کرد که جهان‌بینی و بافت‌های اجتماعی ناهمسان، می‌توانست اثری متفاوت بر تعیین هویتی مفهوم اشراف داشته باشد. جهان‌بینی جامعه ایران باستان متکی بر ساختاری سلسله‌مراتبی بود که خاندان شاهی در آن با تقدسی که از فره ایزدی دریافت می‌کرد، مهم‌ترین وجه اثرگذاری را داشت. این امر علاوه بر انتزاعی بودن، در بافت جامعه هم دارای نمود اجتماعی بود. از سوی دیگر در عربستان با ورود اسلام، جهان‌بینی متفاوتی که تمرکز بر برابری و مساوات همه افراد جامعه داشت ارائه شد. اما مسئله این است که آیا این جهان‌بینی توانست در هویت اشراف و فهمی که جامعه اسلامی از اشراف داشت تغییری ایجاد کند یا سنت قبلی (جاهلیت) در چگونه فهمیده شدن اشراف ادامه پیدا کرد. طرح پیش رو در نظر دارد با بررسی معنی این مفهوم در دو جامعه مذکور به جهان مفهومی آن‌ها نزدیک شود.

۳.۱ پرسش اصلی

پرسش اصلی؛ چگونگی فهم اشرافیت در دو جامعه ایرانی باستان و جامعه نخستین اسلامی است. اینکه این جوامع اشرافیت را چگونه می‌فهمیدند، نیازمند تطبیق عناصری است که هویت این گروه را در این دو جامعه مشخص می‌سازد. با دستیابی به فهم این جوامع می‌توان به چگونگی اثرگذاری میراث و جهان‌بینی آن‌ها بر سنت ایرانی-اسلامی در تاریخ ایران نزدیک شد.

۴.۱ فرضیه

پژوهش بر این فرضیه استوار است که مفهوم اشراف با توجه به جهان‌بینی و بستر اجتماعی متفاوت دو جامعه ایران باستان و جامعه نخستین اسلامی، دو مفهوم متفاوت بوده است که کاملاً برهم منطبق نبوده‌اند.

۵.۱ روش تحقیق و کاربرد پژوهش

روشی که این تحقیق بر پایه آن استوار شده است، ترکیبی میان روش تطبیقی و روش تاریخ مفهومی است. بنا بر نظر اسکاچپول در جامعه‌شناسی تاریخی که نسبت به فرضیات عام شک وجود دارد، از مفاهیم استفاده می‌شود تا تفسیرهای تاریخی معنا دار عرضه شود. (اسکاچپول ۱۳۸۸:۴۹۹) در این مقاله ابتدا تفسیری از مفهوم اشراف در ایران باستان متأخر و جامعه اسلامی اولیه ارائه می‌شود، سپس در ادامه قیاسی مفهومی میان این دو جامعه صورت می‌گیرد تا مؤلفه‌هایی برای نشان دادن چگونگی اثرگذاری این جوامع در لایه‌های مفهومی اشراف حاصل شود. بنابراین نوشتار حاضر در کنار روش تاریخ مفهومی از روش تطبیقی بهره برده است زیرا به نقل از اسملسر هر توصیف و تبیینی، تطبیقی است. (Smelser, 2003:644)

در این جستار اشراف به مثابه مفهومی در نظر گرفته شده است که در هر جامعه‌ای به‌گونه‌ای متفاوت فهمیده می‌شود. پس بین جامعه و مفهوم رابطه‌ای دو سویه وجود دارد و این همان امری است که کوزلک به عنوان جدی‌ترین محقق روش تاریخ مفهومی، بر آن تأکید دارد. مطابق روش تاریخ مفهومی برخی از مفاهیم را نمی‌شود به طور صریح معنا کرد و بافتار است که به مفهوم معنا می‌دهد، اما وقتی مفهوم بار معنایی مشخصی گرفت، می‌تواند به بافتار شکل و قالب بدهد. کوزلک چگونگی این جریان بر شکل‌گیری معنای حاضر یک مفهوم و نسبت آن با معنای مفهوم قدیم آن را بررسی می‌کند. مطابق با تاریخ مفهومی، مفاهیم دارای لایه‌هایی از معنا هستند و با هر تغییری در سطح رژیم‌های سیاسی و اجتماعی، معانی بلندمدت آنها از بین نمی‌رود. (Koselleck 1996:66)

کوزلک با تکیه بر روشی که در تاریخ مفهومی اهمیت دارد، فهم معنای یک مفهوم را وابسته به فهم بستر اجتماعی میدانند که آن مفهوم در آن استفاده می‌شود و بر همین اساس رابطه تاریخ اجتماعی و تاریخ مفهومی را دوسویه و دوجانبه میدانند. (Koselleck 2002:20)

در نسبت تاریخ مفهومی و تاریخ اجتماعی، باید در نظر گرفت که مفاهیم و یا واژه‌هایی که حامل آنها هستند، نشانگر وضعی در اجتماع زمان خودشان بوده‌اند. پژوهشگر تاریخ مفهومی که با یک فاصله فرهنگی قابل توجه از دوره‌ای تاریخی، متنی متعلق به آن دوره را از طریق زبان میفهمد، باید بتواند واقعیت تاریخی-اجتماعی خارج از متن را با توجه به معناهایی که در آن برهه یاد شده، از طریق جریان‌های زبانی که مردم با آن ارتباط برقرار می‌کرده‌اند بازسازی کند. این روش باعث می‌شود پژوهشگر معناهای امروزی را بر گذشته حمل نکند. (Kelley 1996:39) بنابراین در این پژوهش تلاش می‌شود تا بستر تاریخی که مفهوم در آن استفاده می‌شود مورد توجه قرار گیرد.

در پژوهش‌های تطبیقی داده‌های حداقل دو جامعه مورد قیاس قرار می‌گیرد. منطق این نوع پژوهش و رای پژوهش کمی و کیفی است و ماهیتی توصیفی و تبیینی دارد (Ragin 2004:42). در روش تطبیقی، تحلیل به معنای توصیف و تبیین مشابهت‌ها و تفاوت‌های شرایط یا پیامدها در بین واحدهای بزرگ‌مقیاس مانند جوامع و ملت‌ها است (Smelser 2003:644). به همین جهت پس از تفسیر این مفهوم در بستر تاریخی دو جامعه ایرانی و اسلامی، در بخش آخر مقاله تفاوت‌ها و شباهت‌های این مفهوم با روش اتفاق و اختلاف جان استوارت میل در یک جدول مقایسه می‌شود تا براساس این مقایسه تحلیل حاصل شود. لازم است توضیح داده شود کاربرد روش تطبیقی در این تحقیق به منظور ارائه یک جریان علی که لیتل و یا اسکاچپول ذیل این روش از آن یاد می‌کنند نیست، بلکه منظور از روش تطبیقی در اینجا دستیابی به مؤلفه‌هایی است که از پس یک قیاس مفهومی حاصل می‌شود، تا بتوان با تکیه بر آنها به لایه‌های مفهومی اشرافیت در سنت ایرانی - اسلامی نزدیک شد.

۶.۱ وجه نوآورانه پژوهش

هرچند در زمینه اشراف در تاریخ ایران باستان و اسلام پژوهش‌هایی صورت گرفته است، اما تاکنون توجهی به درهم تنیدگی بافت اجتماعی و تاریخ مفهومی در بررسی جایگاه اشراف نشده است. تقسیم جامعه به دو سطح فوقانی و تحتانی رایج‌ترین نوع تقسیم جوامع است که با عنوان خاصه و عامه معرفی می‌شدند. خاصه به عنوان نخبه و گروه حاکم شناخته می‌شود و عامه بقیه جمعیت را در برمی‌گیرد. تعریف دقیقی از خاصه نداریم

(برنارد لوئیس، ۱۳۷۸: ۱۱۵). اینکه اشراف به عنوان زیرمجموعه طبقه فوقانی جامعه ایرانی اسلامی چه مؤلفه های شناختی دارد، طرح نوینی است که این پژوهش در پی آن است. پژوهش حاضر به جهت اتخاذ رویکردی نو در بررسی لایه های مفهومی اشراف در جامعه ایرانی-مسلمان و بهره مندی از روش ترکیبی مفهومی-تطبیقی در مسیر تبیین و تحلیل داده ها جستاری نوین است.

۷.۱ پیشینه پژوهش

در مورد اشرافیت در ایران باستان میتوان به چند نمونه اشاره کرد که تا حدودی به بحث اشراف توجه نشان داده اند. در دانشنامه ایرانیکا دو مدخل به قلم احمد تفضلی درباره طبقه بزرگان و دهقانان و یک مدخل درباره طبقه آزادان توسط چامونت (M. L. Chaumont) به نگارش در آمده است. هر سه مدخل به صورت اجمالی به ریشه شناسی و اشارات تاریخی کتیبه ها درباره دسته هایی از اشراف ایرانی پرداخته اما مؤلفه هایی مفهومی را مورد توجه قرار نداده اند. پروانه پورشریعی در کتابی با عنوان *زوال و سقوط امپراتوری ساسانی*، در مورد نقش خاندان های بزرگ در حکومت ساسانی به پژوهش پرداخته است. پورشریعی هر چند بر ساختار نخبگانی در دوره ساسانی توجه کرده است، اما توجهی به روش تاریخ مفهومی و کارکرد آن در جامعه ایران باستان پسین نداشته است. ساقی گازرانی در کتاب *روایت های خاندان رستم و تاریخ نگاری ایرانی* به بررسی نوینی در مورد خاندان های نژاده ایرانی پرداخته است. در اثر گازرانی، افزون بر ردیابی تاریخی خاندان رستم، به تاثیر گذاری خاندان های بزرگ ایرانی در نگارش تاریخ ایران باستان به خوبی توجه شده است. نکته اصلی در کتاب گازرانی که مدنظر پژوهش حاضر است، اشارات محدود نویسنده به تمایز روایت تاریخ از منظر خاندان های بزرگ ایرانی و عوام مردم است. برغم این اشارات، نویسنده از آنجایی که تمرکزش بر روایت شناسی داستان های مربوط به خاندان های اشراف ایرانی است، این تمایز را بسطی نداده تا بتوان مؤلفه هایی مفهومی از آن بدست آورد. امری که قصد پژوهش حاضر است. شهرام جلیلیان نیز در مقاله هایی با عنوان های «ستیز خاندان های نژاده با انگاره حق ایزدی شهریاری ساسانیان» و «ستیز و سازش اهل البیوتات و بزرگان با پادشاه در دوره ساسانیان»، به بررسی ستیز خاندان های بزرگ با حکومت ساسانی در طول تاریخشان پرداخته است. در این مقالات نیز

نویسنده تنها در غالب توصیف رویدادها به تاریخ ساسانی توجه کرده است و توجهی به تاریخ مفهومی نداشته است.

در مورد اشرافیت در اسلام میتوان به دومقاله با عنوان «بررسی قشربندی اجتماعی در اسلام» به قلم نازی عبدالله‌پور و فریبا اسکندر جعفرزاده و «دگرگونی نظام قشربندی اجتماعی در ایران از سقوط ساسانیان تا پایان امویان» نوشته شهرزاد ساسان‌پور و حسین مفتخری اشاره کرد که چشم اندازی از چگونگی بافت جامعه ایران باستان و مسلمان ارائه می‌کند. در مقاله نخست، جامعه مسلمان از حیث برابری اجتماعی و طبقاتی مورد بررسی قرار گرفته است. مقاله با روش توصیفی چگونگی قشربندی جامعه مسلمان را توضیح میدهد و اشراف را با عنوان ملاها یا جباران جز ثروتمندان جامعه معرفی کرده که در نزاع با حاکمیت نبوی بودند. مقاله مذکور تنها از این جهت که اشراف را در طبقه بندی جامعه قرار داده مورد توجه این پژوهش است، اما نه در روش و نه در رویکرد شباهتی با جستار حاضر ندارد. در مقاله بعدی، قشربندی جامعه ایرانی قبل از ورود اسلام و بعد از ورود اسلام بررسی شده تا نشان دهد ساخت سیاسی و اقتصادی ایران چه نقشی در تداوم یا تغییر قشربندی داشته است. مقاله مذکور مدعی است تغییر ساخت سیاسی ایران که نتیجه ورود اسلام بود، توانست جایگاه اشراف اجتماعی بالا را تغییر دهد. این مقاله چون نشان می‌دهد که اشرافیت ایرانی چه جایگاهی داشته و با ورود اسلام، اشرافیت عربی چه تغییری در ساخت سیاسی اجتماعی جامعه ایجاد کرده است، می‌تواند در فهم چگونگی جایگاه اشراف در بافت جامعه ایرانی-مسلمان مؤثر باشد، اما از جهت مسأله اصلی و روش تاریخ مفهومی تفاوتی بنیادین با این نوشتار دارد.

تحقیق دیگر، مجموعه مقالاتی با عنوان:

«The Byzantine and Early Islamic Near East: Elites Old and New, Studies in Late Antiquity and Early Islam» JOHN HALDON And LAWRENCE I. CONRAD, 2004

است که وجوه اشتراک نخبگان در ساختار اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی را نشان می‌دهد. کلیت ساختار نخبگانی در جوامع مختلف فرهنگی موضوع مقالات هستند، نخبگان مذهبی یا سیاسی و یا نظامی مورد مطالعاتی این مجموعه هستند که در جامعه‌های مختلف مثل جوامع بادیه‌نشین و یا متمدن بررسی میشوند. مجموعه از جهت زمانی حوزه وسیع‌تری دارد و تا دوره سلاجقه پیش رفته است، در حالی که نوشتار حاضر از ساختار

نخبگانی تنها بر بررسی مفهومی جامعه اشراف تمرکز دارد و از جهت متغیر بر قیاس دو جامعه توجه کرده است و مساله اصلی اش نه تحول سیاسی، بلکه بررسی مفهومی است در دانشنامه جهان اسلام و دایره المعارف جهان نوین اسلام مدخل‌هایی توصیفی ذیل عناوینی مانند سید، شیخ و یا شریف نوشته شده است که ناظر بر شرح بزرگی و رهبری یک گروه خاص و یا ربط نسبی با پیامبر (ص) هستند، در حالی که این مقاله در تلاش است تا به فهم لایه‌های مفهومی اشرافیت با توجه به دو بستر اجتماعی و در یک جریان زمانی نزدیک شود. در نگاه تحقیقات معاصر نیز وجود و یا عدم وجود اشرافیت در جامعه اسلامی مورد توجه است. به عنوان مثال کرون در نگاهی جامع معتقد است در ممالک اسلامی اشرافیتی شبیه به آریستوکراسی اروپایی و یا اشرافیت ایران باستان وجود نداشت، چون حق مالکیت و یا حکومت موروثی آنگونه نبود و فقدان اشرافیت را عامل تشکیل بورژوازی می‌داند (پاتریشیا کرون، ۱۳۸۹: ۵۶۱). جستار حاضر در پی اثبات بود و یا نبود اشرافیت در قیاس با آریستوکراسی اروپایی نیست، بلکه خود مفهوم را در بستر اجتماعی ایران و اسلام مورد توجه قرار داده است. این جستار با نگاهی مقایسه‌ای در پی استخراج مؤلفه‌هایی است که در آن فهم در زمانی (Diachronic) اشراف به منزله مفهومی چندلایه حاصل شود، در حالیکه در تحقیقات دیگر اشراف امری از پیش تعریف شده تلقی شده است. تحقیقات معاصر برای توضیح ساختار جامعه عمدتاً تأثیر جهان بینی اسلامی در برقراری مساوات اجتماعی را مدنظر قرار می‌دهند. منظور از مساوات بسته نبودن یک طبقه برای ورود به آن است (عملی که به سختی محقق می‌شد)، اما این پژوهش نگرش اسلام را مبنای دآوری قرار نداده و آنچه را که در نسبت میان مفهوم و واقعیت اجتماعی پدید آمده بود مهم می‌داند. به بیانی دیگر تمرکز تحقیق نه بر نظر، بلکه بر امری است که با تأثیر یا عدم تأثیر نظری در واقعیت اجتماعی محقق شده بود.

۲. مفهوم اشراف در ایران باستان

نظام اجتماعی در ایران پیش از اسلام، نظامی طبقاتی با ویژگی‌های خاص خود و سابقه‌ای طولانی بود، اما استفاده از روش تاریخ مفهومی، این مزیت را داراست که مفاهیمی چون طبقه (Class) را در معنای مدرن فهم نکنیم. مورخ تاریخ مفهومی میدانند که بی‌نیاز از به‌کارگیری مفاهیم مدرن نیست، اما این مفاهیم را بکار می‌گیرد تا آن‌ها در شرایط تاریخی

خودشان درک کند. (Van Horn Melton 1996:26) در دوره ایران پیش از اسلام، یک دوگانه در بافت اجتماعی وجود دارد که برای درک مفهومی اشرافیت در میان آنها می‌تواند نقطه عزیمت پژوهش باشد.

۱.۲ اشراف ایران باستان از دیدگاه عوام

در ایران باستان تقسیم‌بندی مردمان در دوگانه خاص و عام، مردم غیراشرافی (عوام) را از اشراف متمایز می‌کند. (شاپور شهبازی ۱۳۸۹: ۳۰۰) به بیان دیگر می‌توان مفهوم اشراف را در وهله نخست، از مفهوم نقیض آن، یعنی کسانی که جزئی از اشراف نیستند فهمید. در زبان پهلوی دوره ساسانی از اصطلاح رمان (Raman) برای اشاره به کسانی که در زمره اشراف نیستند، استفاده می‌شده است. (دریایی ۱۳۹۰: ۱۶۵) ویدنگرن در توضیح این اصطلاح معتقد است که در زبان پهلوی «رمک» اصطلاح گله بوده است، از این رو به احتمال فراوان می‌توان اصطلاح رمک را جایگزین قرینه واژه‌ی عربی رعیه کرد. بنابراین این اصطلاح می‌تواند آن‌هایی که در زمره «رمیکان» هستند را در تضاد با کسانی که ذیل اشراف در ایران باستان فهمیده می‌شدند، نشان دهد (ویدنگرن ۱۳۹۱: ۱۶۵). طبری در روایت کشته‌شدن سوخرا بدست قباد که به کمک مهران صورت گرفته بود؛ از مثلی سخن می‌گوید که میان مردم عادی رواج یافته بود و نمودی از دیدگاه آنان به اشراف است. مثل «باد سوخرا فرونشست و باد مهران وزیدن گرفت.» (طبری-نولدکه ۱۳۷۸: ۱۷۰) از دیدگاه مردم عادی، تمایزی مشخص میان آنان و اشراف وجود داشت که خودش را در امکان کسب قدرت سیاسی نشان میداد. شایگان بر همین اساس، هدف جنبش مزدکی را ورای شخصیت تاریخی مزدک، فرساییدن بنیادهای ایدئولوژیک حقوق و اعتبار سیاسی اشراف می‌داند. (Shaygan 2013: 809-810) گازرانی نیز در تحلیل سبک تاریخ‌نگاری ادبی در دوره باستان ایران، نشان داده است که چگونه روایت عوام از رخدادها در ژانر ادبیات عامیانه‌ای قرار می‌گرفت که با روایت خاندان‌های نژاده همسو نبود (گازرانی: ۱۳۹۷: ۱۵۶-۱۶۰). با دانستن این دوگانه می‌توان به مفهوم اشراف در ایران باستان نزدیکتر شد. برغم اینکه اشراف در دوره ساسانی در تمایز با رمیکان فهمیده می‌شدند، اما خود اصطلاح اشراف مفهوم یک‌دستی نبوده و در بطن خود شامل ویژگیها و تقسیم‌بندی‌های مفهومی دیگریست که باید بدان توجه نمود.

۲.۲ سلسله مراتب اشراف در ایران باستان

طبقاتی بودن سامان اجتماعی دوره ساسانی امری مشخص است، اگرچه فهم سلسله مراتب در میان مردم و تشخیص تمایز میان طبقات و ثابت بودن یا نبودن ترتیب‌های طبقاتی امری پیچیده است. (کریستین سن: ۱۳۷۷: ۱۵۳). با این وجود، میتوان با رویکرد تاریخ مفهومی زوایایی از این بافت اجتماعی را روش‌تر نمود. شاپور اول ساسانی در کتیبه تیراندازی خود در حاجی آباد، تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای از اشراف دوره ساسانی بدست می‌دهد. شهریان، ویسپوهران، بزرگان و آزادان (عریان ۱۳۹۲: ۳۸) در این تقسیم‌بندی چهار گروه اشرافی که در زمره رمیکان قرار ندارند، از یکدیگر متمایز شده‌اند. مفهوم شهریان را عموماً به معنای شاهان کوچکتر محلی در امپراتوری ساسانی قلمداد می‌کنند (دریایی ۱۳۹۰: ۱۴۷)، در حالی که فهم سه دسته دیگر با دشواری‌های بیشتری مواجه است.

مورخان قرون نخستین اسلامی در ترجمه سه مفهوم ویسپوهران، بزرگان و آزادان، به ترتیب از مفاهیم اهل البیوتات، العظما و الاشراف استفاده کرده‌اند، اما محمدی ملایری به خوبی توضیح داده است که در کتاب‌های عربی این اصطلاحات همواره با دقت نسبت به مفهوم اصلی در زبان پهلوی بکار نرفته‌اند. (محمدی ملایری ۱۳۷۹: ۱۰/۱) این سه قشر اشرافیت در کنار شهریان انجمن پادشاه را شکل می‌دادند و حق داشتند برابر با تقدم جایگاه در انجمن سخن بگویند. (بارشاطر ۱۳۸۷: ۱۰۱) در اصلاحات خسرو انوشیروان در اواخر دوره ساسانی، مفهومی دیگر در اشرافیت دوره ساسانی ظهور می‌کند و نقشی مهم در بافت اجتماعی بر عهده می‌گیرد. مفهوم دهقان، که نولدکه آنان را صاحبان ده و شهرهای کوچک می‌داند که از اشراف با مرتبه پایین و زمین‌دار بوده‌اند. (نولدکه-طبری ۱۳۷۸: ۱۶۳) این دهقانان از یکسو وابسته به زمین بوده‌اند و غالباً در ده و روستا می‌زیسته‌اند و با کشاورزان و رمیکان سر و کار داشته‌اند، و از سوی دیگر رکنی در نظام دیوانی کشور بودند و در آیین کشورداری ایرانیان مرتبه‌ای شایسته داشتند. (محمدی ملایری ۱۳۷۹: ۱۰/۱) و با این‌حال، برغم وجود اصطلاحات و شناسایی مراتب اشراف در ایران باستان و عناوین مرتبط با آن، اما برای درک مفهومی آنان باید از توضیح لغت‌شناسانه دوری کرد و از رویکرد تاریخ مفهومی استفاده نمود.

۳.۲ مشخصه‌های اشرافیت در ایران باستان

در نظام طبقاتی پیش از اسلام، اعتقاد به قرار داشتن هر کس در جایگاه خاص خودش، و عدم تداخل وظایف افراد جامعه امری بنیادین شمرده می‌شد. به همین سبب جابجایی میان طبقات را امری به زیان جامعه می‌دانستند. در نامه تنسر، یکی از منابع مهم درباره نظام سیاسی-اجتماعی ایران باستان، از زیان و آشوبی که جابجایی در میان طبقات برای سامان اجتماعی پدید می‌آورد سخن گفته شده است. (نامه تنسر ۱۳۵۴: ۵۷ و ۵۸) در عهد اردشیر نیز بدین امر تاکید شده است. اردشیر بر آن است که هر زمان مردم از پایگاهی که دارند جابه‌جا گردند، هر کدام پیوسته به پایگاهی بالاتر از آنچه دارد چشم دوزد و با دیگران به رشک‌بری برخیزد. (عهد اردشیر ۱۳۴۸: ۷۸ و ۷۹) این اهمیت در حفظ ساختار طبقاتی، از آن رو می‌تواند مفید فایده باشد که با دنبال کردن وظایفی که طبقات اشراف بر عهده داشتند، می‌توان به درک مفهوم اشرافیت در دوره ساسانی نزدیکتر شد.

۱.۳.۲ جنگاوری

در متن پهلوی مینوی خرد که پرسش و پاسخی درباره باورهای ایرانیان باستان متاخر است، دانا از مینوی خرد درباره وظیفه روحانیان، نظامیان و کشاورزان می‌پرسد. مینوی خرد در پاسخ بین وظایف هر کدام از دسته‌های یاد شده تمایزی مشخص می‌گذارد. بنابر پاسخ مینوی خرد، وظیفه نظامیان زدن دشمن، و شهر و بوم را آسوده داشتن از خطر دشمن است، در حالی که وظیفه کشاورزان، کشاورزی و آبادانی کردن و تا حد امکان جهان را راحتی بخشیدن و آباد نگه داشتن آن دانسته می‌شود. (مینوی خرد ۱۳۹۸: ۴۸ و ۴۹) بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که وظیفه کشاورزان، جنگیدن نبوده است و این وظیفه به دسته نظامیان واگذار شده است. شاید بتوان از این تمایز در وظایف، به تمایز مفهومی رمیکان با اشراف نزدیکتر شد. اگر کشاورزان را جز رمیکان بدانیم، بنابراین آنان وظیفه‌ای در جنگیدن نداشته‌اند و جنگاوری و پرورش نیروی جنگی برای کشور، یکی از مشخصه‌های اشراف ایران باستان بشمار خواهد آمد. این ویژگی را میتوان در تاریخ آن دوره نیز دنبال نمود. در کتیبه شاپور در حاجی‌آباد، شاپور به هنر تیراندازی خود و چیره‌دست بودنش در این فن جنگی، در حضور اقشار اشراف جامعه ایرانی در آن زمان اشاره می‌کند. (عریان ۱۳۹۲: ۳۸) به احتمال فراوان، سواره‌نظام معروف ساسانی که به اسواران معروف بود

را لایه‌های اشرافی بزرگان و آزادان شکل میداد. (دریایی ۱۳۹۰: ۱۴۷) جنگجویان ایرانی نشان اشرافی خود را نیز به همراه داشته‌اند و خدمتگزاری آنان به پادشاه با بستن کمربندی مشخص میشد. (ویدنگرن ۱۳۹۱: ۳۲) (محمدی‌ملایری ۱۳۷۹: ۱۲/۱ و ۱۳) اشراف ایرانی زندگیشان با رزم معنا می‌یافت. گازرانی در توضیح مشروعیت یا عدم مشروعیت خاندان اشراف ایرانی در بین مردم نشان داده است که چگونه رواج روایت آزمون‌های قهرمانانه و پهلوانانه در میان نجبای ایرانی از ویژگی‌های بارز زندگی آنها بشمار می‌آمده است (گازرانی، ۱۳۹۷: ۷۷). کریستین سن نیز با اشاره به گزارشی از تئوفیلاکتوس سیموکاتا، یکی از خاندان‌های بزرگ را فرمانده سواره‌نظام ساسانی می‌داند. (کریستین سن، ۱۳۷۷: ۱۶۲) بنابراین می‌توان جنگاوری و عضویت از طبقه جنگیان بودن را یکی از ویژگی‌های مفهومی اشراف ایرانی در همه سطوح دانست.

۲.۳.۲ نسبت اشراف با سرزمین و تبار

ویژگی مهم دیگری که برای فهم اشرافیت باستانی در تاریخ ایران مهم است، پیوند آنان با زمین و مفهوم ایران است. اشرافیتی که دوره ساسانی ریشه در زمینداری داشته‌اند و اشرافیت خدمت بودند (هاوارد-جانستن ۱۳۹۲: ۱۶۴)، چنانکه نیولی توضیح داده است، چهارچوب سازمان یافته‌ای را شکل داده بودند که علاوه بر زمینداری، به اندیشه و مفهوم ایران نیز تعلق خاطر داشته و وظیفه نگاهداری از ایران را همراه با احساسی که میتوان آن را «ملی» توصیف کرد، بر عهده داشته‌اند. (نیولی ۱۳۸۷: ۱۹۴ و ۱۹۵) در واقع اشراف ساسانی تعهدی به ایدئولوژی پادشاهی ایرانیان داشتند که به کارآیی حکومت و پویایی ایدئولوژی جامعه در آن دوران یاری می‌رساند. (هاوارد-جانستن ۱۳۹۲: ۱۶۵) در موردی جالب توجه، گازرانی که تمرکزش را بر بازیابی پیوند خاندان رستم در حماسه ملی و خاندان اشرافی سورن در تاریخ ایران باستان قرار داده است، اشاره می‌کند که رستم برغم اینکه بعد از کیخسرو لهراسپ را شاه برحق نمی‌داند، اما در روایت حماسه خاندانی‌اش، سرانجام با آمدن کیخسرو بخواب او و درخواستش برای اطاعت از لهراسپ، در رکاب شاه ایران به جنگ میرود و برای بازپس‌گیری خاک ایران از توران به همراه خاندان گودرز دوباره نقش اصلی را بر عهده دارد. (گازرانی، ۱۳۹۷: ۱۴۳ و ۱۴۴) این نکته نشان می‌دهد که برغم تنازعات میان اشراف با یکدیگر و یا با خاندان شاهی، در نهایت روایت آنها از قهرمانی‌هایشان از مرحله خاندانی به مرحله دفاع از ایران ختم میشد. این ویژگی مهم در اصل مهم دیگری،

یعنی تبار و گوهر کهن خاندان‌های اشراف نمود پیدا می‌کرد که مشخصه‌ای مهم در تمایز اشراف ایرانی در همه سطوح با رمیکان است.

سلسله مراتب اشراف در ایران باستان متاخر را میتوان با مفهوم کلیدی گروه‌های هم‌خون (Agnatic group) توضیح داد. این مفهوم یک ساخت مدنی-اجتماعی را نشان می‌دهد که جایگزین ساخت قبیله‌ای اولیه در میان ایرانیان شده بود. (Pourshariati 2008: 27-28) ویژگی‌های این گروه‌های اشراف، زندگی اقتصادی جمعی و التزام و همبستگی، و حتی شیوه نیایش کردن مخصوص به خود بوده است. (ibid 28-29) گروه‌های خونی اشراف تاثیر فراوانی در ثبات اجتماعی در شاهنشاهی ایرانیان داشتند و این امر در میثاق‌های درباری بیان میشد. نمونه‌ای از این میثاق‌ها گاهنامک بود که هر پادشاه تازه‌ای که به تخت می‌نشست به بررسی آن می‌پرداخت و آن را تایید می‌کرد. (پارشاطر، ۱۳۸۷: ۳۱ و ۳۲) این سازماندهی اجتماعی در خداینامه نیز متبلور شده بود. همه شاهان هنگام به جلوس خطابه‌ای را می‌خواندند که طی آن پیمان می‌بستند خاندان‌های اشراف را بپایند. (شاپور شهبازی ۱۳۸۹: ۷۸ و ۷۹) نکته‌ی دیگری که این سازماندهی طبقات اشراف در جامعه، نسبت آنها با شاه، و رمیکان را نشان می‌دهد، چگونگی جایگیری آنان در شهرهای نوپدید دوره ساسانی است.

شهر ساسانی مکان اصلی استقرار طبقات برتر اجتماعی بود. شاه و دربار در ارگ یا کاخ که معمولا در قلب شهر ساخته میشد مستقر میشدند. در شهرهای دیگر شهریاران یا شاهان محلی در ارگ سکونت می‌یافتند. (مهر آفرین ۱۳۹۸: ۶۸) در باستانشناسی شهرهای ساسانی از دو اصطلاح شار میانی و شار بیرونی استفاده می‌شود. شار میانی مجموعه‌ای مرکب از محلات خاص برای استقرار طبقات ممتاز است. نزدیک بودن طبقات اشراف به یک‌دیگر چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اجتماعی سبب میشود تا شباهت بسیاری بین خانه ساکنان شار میانی و کاخ‌ها بوجود آید. شار بیرونی در تمایز با شار میانی، مجموعه‌ای مرکب از خانه‌ها و محلات، بازارها و باغات و مزارع پراکنده در اطراف شار میانی است. شار بیرونی محل استقرار کلیه مردمانی است که در هیچکدام از سلسله مراتب اشراف قرار ندارند. (همان ۸۴) بنابراین بار دیگر تمایز مفهومی اشراف از رمیکان نه تنها در زبان و اصطلاحات خاص در زبان پهلوی، بلکه در واقعیت اجتماعی نیز مشخص می‌شود.

۳.۳.۲ نسبت اشراف و ثروت

عموما واژه اشراف با ثروت‌اندوزی، تجمل و برخورداری از نعمات فراوان به ذهن متبادر می‌شود، اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد تبار اشرافی کهن، بر دارایی و ثروت فرد در جامعه ایرانی باستان اولویت داشته است. در متن پهلوی *خسروقبادان* و *ریدگی*، جوانی از تبار اشراف به نام واسپوهر در ملاقات با شاهنشاه، او را از تبار و دوده اشرافی خود مطلع کرده و آموزش‌هایی که طبق سنت اشراف ایرانی در فرهنگ آموختن، نیوشیدن زند، دبیری، سواری و کمانگیری دیده است را به شاه یادآوری می‌کند. طبق روایت این متن پهلوی، واسپوهر که از دوده و تبار اشرافی بوده، اکنون از لحاظ مالی به تنگ‌دستی افتاده است و دوده‌اش آشفته و تپاه شده است. او از پادشاه درخواست توجه به وضعیتش را دارد. (*خسروقبادان* و *ریدگی* ۱۳۹۱: ۵۶ و ۵۵) بنابراین میتوان بیان داشت که همه اقشار اشراف همواره و لزوماً از لحاظ مالی در شرایط مناسبی نبوده‌اند.

این نکته مهم را میتوان در تفسیر جلال خالقی مطلق در مورد داستان‌های اشرافی در ادبیات ایران باستان، مانند ویس و رامین و بیژن و منیژه نیز دنبال نمود. وی رامین و بیژن را نمونه‌ای از اسواران بلندمرتبه ایرانی میدانند که اغلب در عیش و نوش زیاده‌روی کرده و گاه بسیار بی‌چیز می‌شده‌اند و دار و ندار آنها همواره در گرو بود. (خالقی مطلق ۱۳۶۹: ۲۷۶) تغییرات اجتماعی به مرور واقعیت‌هایی را بر مفاهیم پیشین و رایج تحمیل کرده بود که گاه مفاهیم را دستخوش دگرگونی میکرد. در مورد مفهوم اشراف در ایران باستان، به‌نظر می‌رسد شرایطی مانند توسعه شهرنشینی، داد و ستد و رشد تجارت، گاه افرادی از رمیکان را در نسبت با اشراف از لحاظ اقتصادی در موقعیت خوبی قرار میداد. با این وجود آنها را برغم کسب ثروت، در زمره اشراف محسوب نمی‌کردند، زیرا تبار اشرافی نداشته‌اند. نمونه مهمی از این درک مفهومی را میتوان در داستان انوشیروان و مرد کفشگر در شاهنامه نشان داد.

بنا بر متن شاهنامه، انوشیروان در جنگ با رومیان به پیشنهاد وزیرش بزرگمهر، به جای برداشت از خزانه به دنبال دریافت وام گرفتن از بازرگانان است. در این میان مرد کفشگری از فرستاده بزرگمهر درخواست میکند که در ازای پرداخت وام موردنظر، شاه نیز در نهان فرزند او را به طبقه دبیران وارد کند. دبیران بخشی از قشر اشرافی جامعه ایران باستان بودند

مطالعه تطبیقی اشراف در بافت اجتماعی ... (امید غیائی و فاطمه بختیاری) ۱۷۹

و رمیکان نمی‌توانستند بدان شغل دست یابند و در وظیفه آنان چنین امری متصور نبود. بزرگمهر به واسطه اینکه فردی عامی چنین ثروتی بدست آورده است، خوشحال است.

چنین گفت از آنپس که یزدان سپاس	مبادم مگر پاک و یزدان‌شناس،
که در پادشایی یکی موزه‌دوز	بر این گونه شادست و گیتی‌فروز،
که چندین درم ساخته باشدش	مبادا که بیداد بخراشدش،
نگر تا چه دارد کنون آرزوی	بماناد بر ما همین راه و خوی!

(فردوسی ۱۳۹۶: ۷۸۸/۲)

برغم موافقت بزرگمهر، انوشیروان با درخواست او مخالفت می‌کند و برغم این‌که کفشگر از توانایی مالی خوبی برخوردار است، اما حاضر نمی‌شود منصب دبیری را که متعلق به اشراف ایرانی است به پسر او بدهد. انوشیروان بر حفظ سازماندهی اجتماعی براساس مفهوم‌های پیشین تاکید می‌کند.

بدو گفت شاه: "ای خردمندمرد	چرا دیو چشم تو را تیره کرد؟!
برو همچنان بار کن بازبر	مبادا کزو سیم خواهیم و زرا!
به ما بر پس از مرگ نفرین بود	چن آیین این روزگاران این بود!
نخواهیم روزی جز از گنج داد	درم زومخواه و مکن رنج یاد!
هم‌اکنون شتر بازگردان به راه	ز گنج آر و از موزه‌دوزان مخواه!

(همانجا)

بر این اساس میتوان گفت که مفهوم اشراف در جامعه ایران باستان، در پیوستگی با زمین، شاهنشاهی برگزیده ایرانیان و تبار و دودمانهای کهن که ریشه در این سرزمین ایرانی داشته‌اند، درهم تنیدگی داشت، چنانکه از یکسو حتی اگر فردی از طبقه رمیکان به مکنت مالی دست می‌یافت، نمی‌توانست جزیی از اشراف باشد و یا وظیفه یک اشراف‌زاده در مناصب حکومتی را بر عهده بگیرد، و از سوی دیگر اگر فردی با تبار اشرافی از لحاظ مالی به مضیقه می‌افتاد، در اینکه او را جزیی از اشراف جامعه می‌دانسته‌اند، اثر چندانی نداشت.

۳. معنای لغوی و اصطلاحی مفهوم اشرافیت در قرآن و جامعه نخستین مسلمانان

در بررسی یک مفهوم لازم است معنای لغوی و سپس چگونگی کاربرد آن مفهوم به عنوان یک اصطلاح (term) مورد توجه قرار گیرد.

"الاشراف" جمع عربی از ریشه ش.ر.ف به معنای شریفان است. در فرهنگ های قدیمی عربی این مفهوم برای کسانی به کار برده می شود که عظمت و بزرگی و مجد را از پدرانشان به ارث برده اند و دارای جایگاه عظیم از جهت حسب و نسب در میان مردمان هستند:

- الشرف: الاحسب بالآباء. فهو شریف و الجمع اشراف.

الشرف: مصدر الشریف من الناس و شریف و اشراف مثل نصیر و انصار و شهید و اشتهاد. (ابن منظور ۱۳۷۴ق: ۹-۱۶۸)

- و من المجاز: لفلان شرف و هو علی المنزلة و هو شریف من الاشراف. (زمشخری ۱۴۱۹ق: ۱/۵۰۳)

- الشرف: لا یكون الا بالآباء أو علو الحسب (فیروزآبادی ۱۴۲۶ق: ۱/۸۲۳)

شرف: البناء جعل له شرفاً و فلاناً عظمه و مجده (معجم الوسیط، ۱/۴۷۹)

بین شرف و عزت تفاوت وجود داشت؛ شرف زمانی به کار میرفت که سخن از نسب و حسب بود در حالی که بین عزت و نسب ارتباطی وجود نداشت: «شرف استعمال فی کرم النسب فقیل للقرشی شریف و کل من له نسب مذکور عند العرب شریف و لهذا لا یقال لله تعالی شریف كما یقال له عزیز» (العسکری ۱۴۱۲ق، ۱/۳۵۵)

جمع شریف از ریشه ش.ر.ف شاید در لفظ مشابه با اشراف که جمعی دیگر از ریشه ش.ر.ف است، باشد اما در اصطلاح اینطور نیست. در جامعه عربی به کسانی که از سلاله پیامبر اکرم (ص) هستند با عنوان شریف و یا شرفا یاد میشود که به دو دسته حسنی و حسینی تقسیم میشدند. در دوران کلاسیک اسلامی اصطلاح شریف به نوادگان پیامبر اختصاص می یافت و این تنها شکل شرافت نسب بود که در اسلام رسماً پذیرفته شد. (لوئیس، همان: ۱۱۹) بین این شرفا که دارنده نسب پاک از پیامبر اسلام (ص) هستند (سادات)، با اشراف که شرف و بزرگی پدرانشان را به ارث برده اند اما الزاماً از شجره

نبی نیستند، تفاوت وجود دارد. این تفاوت در حین مشابهت نسبی ناظر بر عزتی است که علاوه بر شرف به فرزندان پیامبر به ارث می‌رسد.

در جامعه عربی اشراف تنها مفهومی نیست که بر بزرگان اطلاق می‌شد، چرا که «النبلاء» و «اعیان» و «وجهها» و «امائل الناس» هم از مفاهیمی هستند که در زبان عربی به معنای بزرگان است. تفاوت این مفاهیم که هرکدام بر وجهی از بزرگی مانند فضیلت و یا جاهت و یا ثروت تمرکز دارند با بزرگی و عظمتی که مفهوم اشرافیت بر آن متمرکز است، در نسبی است که اشراف آن را دارند و دیگر بزرگان از آن محروم هستند. در مهم ترین منبع تاریخ اسلام در این مورد یعنی "انساب الاشراف"، بلاذری اشراف را به ما معرفی می‌کند. از نوع روایتی که بلاذری در این کتاب دارد میتوان به فهمی که جامعه عربی از اشراف دارد نزدیک تر شد. او با بررسی نسب پیامبر، به معرفی ابوطالب و فرزندان او و بعد عبدالمطلب و عبدالشمس و نوادگان او که حاکمیت اموی را بنا نهادند می‌پردازد و در ادامه به نقش فرزندان بنو عبدالدار و عبدالقصی و عبدالعزی و جایگاه تنمه نسل مضر در تاریخ پرداخته است. با تورق انساب الاشراف میتوان کیستی اشراف در جامعه اسلامی را تشخیص داد. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۷۴/۵ و ۳۳۷ و ۳۵۰)

اشرافیت در قرآن را می‌توان با ترکیب سه واژه «ملا»، «تکائر» و «اتراف» نشان داد. اتراف از ریشه ترفه به فراوانی نعمت که همراه با سرکشی باشد اطلاق می‌شود. تکائر از ریشه کثر به معنای کثرت در مال و عزت در جهت تفاخر است و ملا به معنی پرکردن که در اصطلاح قرآنی به سران قبایل که دارای نفوذ کلام هستند گفته می‌شود. اشرافیت در قرآن مفهومی با بار منفی قلمداد شده و برای اشاره به گروهی است که عزت و بزرگی را در نسب پدران خود جست و جو کرده و بدان فخر ورزیده و سرکشی می‌کنند. ویژگی‌های متفاوتی برای این گروه به خصوص اشراف صدر اسلام در سوره مؤمنون و مدثر ذکر شده است. اینجاست که برخورد ارزشی جامعه عربی با جهان بینی اسلام رخ می‌دهد و باید دید که در جامعه عربی هویت اشراف چگونه بود و مبانی نظری اسلام در آن تغییری ایجاد کرد یا خیر؟ منابع خبر از استمرار هویتی اشراف جاهلیت در جامعه اسلامی می‌دهند، چون در ترجمه تاریخ یمنی دیده می‌شود که مؤلف تلاش میکند تا در این فهم که شجره و نسب عاملان شرافت و بزرگی هستند، تغییری ایجاد کند و فضل و شرف را متکی بر عقل و کلام انسانی می‌خواند. (جرباذقانی ۱۳۷۴: ۴۵۵)

۱.۳ اشرافیت در جامعه نخستین اسلامی

منظور از جامعه نخستین اسلامی ترکیب جمعیتی قبل از درهم آمیختگی قوم عرب و ایرانی در عراق و ایران، و از جهت زمانی قبل از شروع خلافت عباسیان است و منظور از صدر اسلام در این تحقیق جامعه‌ای است که بلافاصله با ظهور اسلام تحت عنوان جامعه مسلمان شناخته میشود، به همین دلیل بیشتر تمرکز بر عصر نبوت است و حتی تأثیر جهان‌بینی دوره جاهلی بر شکل‌گیری چارچوب مفهومی اشراف مدنظر قرار گرفته است. علاوه بر این برای درک بهتر اشرافیت، این مفهوم تا اوایل دوره اموی دنبال شد تا تفاوت‌ها در سه بستر فکری «قبل از ظهور اسلام»، «جامعه آرمانی دوره نبوت» و «جامعه به اصطلاح اشرافی دوره اموی» بهتر نشان داده شود. اشراف به عنوان گروهی از طبقات ممتاز جامعه اسلامی از درون بافت و بستر عشیره‌ای و قبیله‌ای پدید آمده بودند. در همین جهت در این قسمت اثرگذاری قبیله در شکل‌گیری این گروه و چگونگی تمایز این گروه از دیگران مورد توجه قرار گرفته است.

۱.۱.۳ تأثیر قبیله در تقسیم‌بندی اشراف

با بررسی اشراف در جامعه نخستین اسلامی، دسته‌بندی قبیله‌ای آن‌ها نخستین چیزی است که رخ می‌نماید. این جامعه در ابتدا بر پایه سنت‌های عربی شکل گرفته است، پس ارزش‌های جامعه عربی را با خود حمل می‌کند. در بافت قبیله‌ای جامعه عربی، تیره و طایفه از جهت ارزشی در اولویت قرار داشت، پس اشراف این جامعه وابسته به قبیله و نسب طایفه‌ای بودند و تأثیرگذاری آن‌ها از جهت سیاسی بود.

اشراف در جامعه عربی با شهری که در آن می‌زیستند و یا قومی که به آن منسوب می‌شدند و یا طایفه‌ای که در آن رشد و نمو داشتند شناخته می‌شدند، طوری که در منابع تاریخ اسلام آن‌ها با وابستگی‌شان به شهر یا قبیله معرفی میشوند. در منابع بارها ترکیب‌هایی نظیر اشراف عراقی و یا اشراف یمنی و یا اشراف بجلیه و یا اشراف هوازن تزیف آمده است. (طبری، ۱۳۸۷، بلاذری، ۱۴۱۷، دینوری، ۱۳۶۸، ابن هشام) در واقع شرف از قبیله به ارث می‌رسید. اشراف در حجاز به دو دسته تقسیم میشدند:

۱. بقایای قریش و سلاله حسن و حسین (ع)

۲. اشراف از ۲۱ عشیره دیگر (کحاله، ۱۴۱۴ق) این امر نشان می‌دهد که یک عامل اساسی برای شناخته شدن اشراف، قبیله و عشیره است و اشرافیت در این جامعه خارج از بستر قبیله فهمیده نمیشد.

علاوه بر دسته‌بندی با معیار نسب و وابستگی قبیله‌ای، اشرافیت در جامعه عربی دارای درجاتی بود و این امر را می‌توان از سخن پیامبر فهمید که در گفت و گو با عمر از درجه‌بندی اشراف یاد میکند، مانند درجه بندی که بزرگان و شاهان دارند. (بیهقی ۱۳۶۱: ۲/۲۹۳) به نظر می‌رسد درجه بندی اشرافیت در جامعه اسلامی با توجه به ارزشی که قبایل در آن جامعه داشتند صورت می‌گرفت، به همین دلیل است که اشراف قریش در دسته‌بندی با سلاله پیامبر همگروه می‌شوند و اشراف بیست عشیره دیگر در گروه دیگری قرار می‌گیرند. بر خلاف فهمی که امروزه از این مفهوم وجود دارد، در فهم جامعه اسلامی از اشرافیت، بی‌نیازی مالی ملاک نبود. فردی می‌توانست از اشراف باشد در حالی که از جهت اقتصادی مرفه و یا غنی نباشد. به عنوان مثال خود پیامبر اکرم از خاندان اشرافی قریش بود در حالی که تمکن مالی نداشت و یا عروه بن عتبه به عنوان یکی از اشراف عربی، کارگزار پادشاه حیره بود تا به رسم هر ساله شتران شاه را برای فروش به بازار عکاظ ببرد و در برابرش پوست و چرم طائفی بخرد و این کار همیشه به اشراف عربی سپرده می‌شد. (ابن هشام، ۱/۱۸۴)

۲.۱.۳ تمایز اشراف از سطح عامه جمعیتی جامعه

اشراف علاوه بر نفوذی که در تصمیم‌گیری سیاسی و یا حتی تجاری و اقتصادی داشتند، در انجام مناسک و ظواهر هم از گروه‌های غیر اشراف متمایز میشدند. در طبقات آمده است که در مراسم‌های خاص مانند اعیاد، نخست اشراف وارد مسجد شده و گرداگرد منبر می‌نشستند، سپس مردم عادی وارد میشدند (ابن سعد ۱۳۷۴: ۶/۸۲) بنابراین در بافت اجتماعی جامعه اسلامی علاوه بر خون و نسب و قبیله که اشراف را جز طبقات بالای جامعه می‌کرد، روابط اجتماعی هم با سلسله مراتبی صورت می‌گرفت که در آن اشراف از غیر اشراف جدا میشدند. در ملاقات هفتگی که معاویه با اشراف داشت، دلیل نامیده شدن آن‌ها با عنوان «اشراف» را حضور آن‌ها در چنین جلسات مهم می‌خواند، در حالی که دیگر مردم ارزش چنین تشریفی نداشتند. (مسعودی ۱۳۷۴: ۲/۳۴) بنابراین اشراف در روابط

اجتماعی با بزرگان قدرت ملاقات داشتند و غیر اشراف از آن محروم بودند. از جهت ظاهری اشراف با نوعی خاص از پوشش مشخص می‌شدند «در روزگار ما اشراف و اهل مروت که به مسجد می‌آمدند چنان بودند که بر عباهای تا کرده و پیچیده که غیر از عبا و ردایی بود که بر تن داشتند تکیه می‌دادند» (ابن سعد ۱۳۷۴: ۱۱/۶) اشراف علاقه‌ای به مساوات و برابری نداشتند، حتی رفت و آمد پیامبر در میان ضعفا و بینوایان را نقد کرده و آن را عامل غلبه ضعفا بر خودشان میدانستند. آنها از اینکه مجبور بودند در جامعه در معیشت با ضعفا دیده شوند اظهار ناخشنودی میکردند. (بیهقی ۱۳۶۱: ۱۶۸) و یا در زمان تقسیم غنایم اشراف از علی (ع) میخواستند که اشراف و اعراب را بر دیگران فضیلت دهد در غیر اینصورت از سمت او پراکنده خواهند شد. (ثقفی کوفی ۱۳۷۳: ۴۹)

۴. نقش و کارکرد اشراف در جامعه عربی اسلامی

به منظور بررسی نقش اشراف در جامعه لازم است، چگونگی نسبت میان آنها و امور سیاسی و اقتصادی مورد توجه قرار گیرد، چرا که با فهم چستی نقش اشراف در جامعه اسلامی چگونگی کارکرد آنها در روند تصمیم‌گیری در جامعه محقق خواهد شد. به همین جهت در این قسمت ذیل عنوان اشرافیت و سیاست و نسبت اشرافیت و نظام اقتصادی، این هدف دنبال میشود.

۱.۴ اشرافیت و سیاست

مساوات و برابری جزئی از مبانی نظری دین اسلام (به عنوان دینی نوظهور در عربستان) محسوب می‌شد. با اعلام رسمی نبوت محمد (ص)، یکی از شروطی که از سوی داعیان ایشان به عنوان مبنای تحقق جامعه آرمانی اسلامی ذکر شد، نابودی اشراف و تباه شدن اموال بود. این امر از نگاه داعیان بسیار مهم تلقی میشد، چون ترس از این وجود داشت که با بیان این شرط امکان ایجاد تردید در افراد نسبت به این ایمان و این دعوت حاصل شود. (طبری ۱۳۷۵: ۹۰۳/۳) در واقع اشرافیت جزء لاینفک جامعه عربی بود که با تحقق مبانی نظری دین نوین، میتوانست در معرض خطر نابودی قرار بگیرد و ترس داعیان از این بود که جامعه توانایی هضم این مورد را نداشته باشد. این امر نشان‌دهنده اهمیت اشرافیت در این جامعه است. در تاریخ صدر اسلام اشراف قریش نسبت به اشراف قبایل

دیگر نقش بیشتری ایفا کردند. طبری به نقل از ابوجعفر عامل، جنگ احد را انتقام کشته شدن اشراف قریش در بدر میدانند و آورده است که ابوسفیان در سخن با باقی مانده کاروانش آن‌ها را تهییج میکند که مسلمانان نیکان شما را کشتند، پس با مال خود کمک کنید تا برای جنگ با آن‌ها آماده شویم. (طبری ۱۳۸۷: ۴۹۹/۲) مشخص است اشرافیت در جامعه جاهلی دارای آنچنان ارزشی بود که حتی توانسته در شکل‌گیری مفهوم عصیت در نظر ابن خلدون نقش مهمی ایفا کند. در واقع اشراف قبایل یا همان نیکان قبیله در جامعه آن‌قدر با ارزش تلقی می‌شدند که با هر چیزی که عامل نابودی آن‌ها بود، می‌بایست جنگید. اشرافیت جامعه نخستین اسلامی در ادامه سنت جاهلی تصمیم‌گیرنده جریان‌های سیاسی و نظامی به خصوص در میان قبایل بودند. با ظهور امت اسلامی اشرافی نظیر عتبه و شیبه، و ابو سفیان بن حرب، و نصر بن الحارث، و ابو البختری بن هشام، و أسود بن المطلب، و ابو جهل بن هشام، و أمیه بن خلف بارها در کعبه جمع شدند تا بتوانند با مشورت با یکدیگر از قدرت این امت بکاهند. (ابن هشام، ۲۶۹/۱) دین اسلام با ارائه مبانی خود برای تحقق جامعه آرمانی در پی تغییر فهمی بود که جامعه از شرافت داشت و این امر زنگ خطری برای اشراف به حساب می‌آمد. زمانی که قریش برای انتقام به مدینه آمد، پیامبر از یارانش پرسید از اشراف قریش چه کسانی هستند که نام چند تن از اشراف نظیر عتبه بن ربیععه و نوفل بن خویلد و امیه بن خلف و ... برده شد، پیامبر فرمود که «مکه جگرگوشه های خود را سوی شما فرستاده است.» (طبری، ۱۳۸۷: ۹۰/۳) این تعبیر چگونگی فهم این جامعه از اشرافیت را نشان می‌دهد.

اشرافیت در جامعه عربی به عنوان جناحی شناخته میشد که به دلیل تمایز خونی حق اثرگذاری بر منبع قدرت سیاسی را داشت. به عبارت دیگر چون ارزشمندی نسب در جامعه عربی یک باور اساسی بود، اشراف قبایل با سوگیری‌های سیاسی خود به جهت‌گیری سیاسی قبایل شکل میدادند. به عنوان مثال امیه از اشراف قریش به دلیل عدم شرکت در جنگ توسط ابوجهل مورد بازخواست و سپس تطمیع قرار گرفت. ابو جهل به او گفت: «وقتی مردم ببینند تو که از اشراف مکه هستی کنار کشیده‌ای آنها هم از حرکت تخلف می‌کنند. اگر با من همراهی کنی بهترین شتر مکه را برایت خواهم خرید» (بیهقی، ۱۳۶۱: ۲۲۰/۲) با تکیه بر این روایت مشخص می‌شود تصمیم اشراف به جهت

اثرگذاری در میان افراد قبیله می‌توانست بسیار مهم باشد، در واقع آن‌ها می‌توانستند نوعی هم‌بستگی ارزشی در میان افراد قبایل ایجاد کنند.

اشراف علاوه بر تصمیم‌گیری سیاسی در عرصه نظامی هم نقش مهمی ایفا می‌کردند. با استناد به منابع میتوان گفت که جنگجویی و حضور در میدان جنگ از ویژگی‌های اشراف در این جامعه بود. در جنگ‌هایی داخلی مسلمانان شاهد رجز خوانی اشراف برای هم در میدان جنگ هستیم و این اتفاق در تقابل سپاه عراق و سپاه شام در زمان خلافت علی (ع) به کرات رخ داده است. (دینوری ۱۳۶۸: ۲۱۷). علاوه بر جنگ‌های داخلی در جنگ‌های خارجی هم شاهد حضور اشراف هستیم، به عنوان مثال در تقابل مسلمانان با کفار افریقیه جنگی صورت گرفت که به دلیل حضور اشراف آن را جنگ اشراف نامیده‌اند. (دینوری ۱۴۱۰: ۹۶) شواهد مذکور نشان دهنده نقش جنگاوری اشراف در جامعه هستند. روحیه نظامی‌گری اشراف را در نسبت بین اشراف و قبیله می‌توان نشان داد. جنگاوری که از ارزش‌های یک قبیله محسوب می‌شد، متقابلاً به اشراف به عنوان ارزشمندان یک قوم به‌مثابه یکی از نشانه‌های بزرگی القا می‌شد.

به نقل از ابن خلدون، دولت‌های تازه‌بنیاد می‌بایست فکری به حال هواخواهان دولت قبلی بکنند، حال ممکن است این هواخواهی یا از سوی سپاهیان یک دولت باشد یا از سوی اعیان و اشرافی که به سبب آمیزش با دولت رشد و نمو یافته‌اند. این فکر میتواند انتقال آن افراد از خاستگاه اصلی آن دولت به مکانی دیگر باشد؛ چه به صورت حبس و چه به‌صورت تبعید و چه دادن امتیازاتی که منجر به دور کردن اعیان یک جامعه از مرکز قدرت قبلی شود. (ابن خلدون ۱۳۶۳: ۷۴۴/۲). اشراف به عنوان گروهی از اعیان در جامعه جاهلی دارای اهمیت بود و حاکمیت جدید یعنی حاکمیت اسلامی باید با جنگ و زور و یا با دادن امتیاز از ارزش هویتی آن‌ها می‌کاست. از جمله امتیازهایی که حاکمیت اسلامی برای جلب رضایت این افراد در نظر گرفت، در قالب «مؤلفه القلوبهم» خود را نشان داد؛ در همین قالب به عنوان مثال صد شتر به ابوسفیان و صد شتر به معاویه و صد شتر به نصیر بن حارث بن کلد و صد شتر به صفوان بن امیه داده شد. (طبری ۱۳۸۷: ۹۰/۳) این یعنی حاکمیت اسلامی اشرافیت را پذیرفت، چرا که جامعه هنوز آمادگی لازم برای تغییر در فهم خود نسبت به اشراف را نداشت و اسلام تغییری در هویت این گروه ایجاد نکرد.

ادامه حضور پررنگ اشرافیت را میتوان در سقیفه دنبال کرد که به نوعی جنگ لفظی میان اشراف مهاجر و انصار بود. با به قدرت رسیدن خلفا و نزول جهان‌بینی اسلام عرصه برای قدرت‌یابی اشراف فراهم بود، ولی خلفا به جای پرورش رقیب در مرکز قدرت و امتیازدهی به اشراف، ترجیح دادند با تبعید اشراف در مناطق مختلف مفتوحه، پراکندگی را میان آنها ایجاد کنند. با گسترش فتوحات و مهاجرت اختیاری و یا اجباری اشراف به مناطقی غیر از ارض العرب، آنها زمینه قدرت‌رانی پیدا کردند. به عنوان مثال سعید بن عاص والی کوفه در نامه‌ای به عثمان نوشت که اهالی کوفه شورش کرده‌اند، زیرا اشراف و زبردستان دیرین بر آنها چیره شده‌اند و اعراب به آنها گرویده‌اند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۷۶/۹) و این یعنی اشراف قبیله‌ای توانستند قدرت رهبران مذهبی را تا حدود غیر رسمی شدن کاهش دهند (Morony 1974: 121).

شورش‌هایی که قدرت‌خواهی اشراف در کوفه، در مصر و یا در دمشق مسبب آنها بود، مشخص میکند که این گروه اعیان همچنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی اثرگذار بودند، پس فهم جامعه نخستین اسلامی از اشرافیت، استمرار همان فهم جامعه جاهلی بود و به دلیل عدم تحقق جامعه آرمانی اسلام، در هویت و کارکرد اشراف تغییری ایجاد نشد.

با به خلافت رسیدن علی (ع) ایشان با فرستادن نامه ای به مالک اشتر در پی تغییر در اساس کارگزاری برآمدند و سعی کردند تا ایمان و لیاقت و صلاحیت اخلاقی را جایگزین اشرافیت و نسب کرده و در تلاش برآمدند تا با تغییر در دسته بندی جامعه، آن را به جامعه ایده‌آل اسلامی نزدیک کنند. (سیدرضی ۱۳۸۰ نامه: ۵۳) اما اشراف عربی که نسب و حسب خود را مایه تفاخر بر غیراشراف میدانستند، از مساواتی که دین نوظهور در پی آن بود بیم داشتند، به همین دلیل به سوی معاویه گرایش پیدا کردند.

۲.۴ نسبت اشرافیت و نظام اقتصادی

در نظام اقتصادی بالسویه پیامبر (ص) اشرافیت از جهت مصارف بیت المال برتری نداشتند، اما برای جلب توجه آنها در قالب سیاست مولفه القلوبهم عطایا داده میشد. در دوره خلافت عمر برتری با دومبنای قرابت با پیامبر و سبقت در ایمان صورت گرفت که تعدادی از اشراف مانند عباس عموی پیامبر به دلیل دارا بودن یکی از این دو شرط، با دریافت مبلغی به صورت سالانه از دیگران متمایز میشدند. (ابن اثیر ۱۳۸۵: ۵۰۳) مشهوربودن

تقسیم غنائم بر اساس برتری قبیله‌ای در دوره عمر عامل دیگری است که منجر به ارزشمندی دوباره قبیله و مفاهیمی ارزشی وابسته به آن مانند اشراف شد. با انباشت بیت‌المال در دوره خلافت عثمان و بخشش دلبخواهی او در قالب صله رحم (بلاذری ۱۴۱۷:۱۳۳) به افرادی از بنی امیه مانند ابوسفیان و یا عبدالله بن خالد بن اسید، منجر به رشد قابل توجه اشراف از جهت اقتصادی شد (ابن ابی الحدید ۱۳۸۷:۱۹۹) تاجایی که این سیاست تضاد طبقاتی را در جامعه ایجاد کرد که در پی آن اعتراض عمومی صورت گرفت. با خلافت علی (ع) سیاست تسویه‌ای در بخشش بیت‌المال منجر به اعتراض اشراف شد. در الغارات به نقل از مغیره صبی آمده: «اهل کوفه و سران قبائل با علی علیه السلام مخالف بودند زیرا آن حضرت بیش از آنچه استحقاق داشتند به آن‌ها نمی‌داد، آنها همه طرفدار معاویه بودند زیرا او به هر یک از اشراف دو هزار درهم می‌داد.» (تقفی کوفی ۱۳۷۳: ۳۵/۱) معاویه با شناختی که از اعتبار اشراف در جامعه داشت، میدانست آن‌ها افرادی ذی‌نفوذ در جامعه‌ای قبیله‌گرا بودند که می‌توانستند برای غیراشراف تصمیم بگیرند، به همین دلیل دهش و نیکی به اشراف و بزرگان رعیت را شروع کرد. (ابن طقطقی ۱۴۱۸: ۱۰۳) جوایز و عطایا دادن معاویه به اشرافی نظیر عبدالرحمن بن ابی‌بکر و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر (همان: ۱۴۳)، نشان دهنده چگونگی جایگاه اشراف در جامعه نخستین اسلامی است.

امر مهم این است که اعطای امتیاز به اشراف برای جلب نظر آنان متکی بر رسوم جاری در جامعه بود. در اجتماع نخستین اسلامی وابستگی اشرافیت به زمین دیده نمی‌شود، چون جامعه مسلمان جامعه‌ای کشاورز و یا زمین محور نبود، بلکه متکی بر تجارت و بازرگانی بود. بنابراین امتیازها بیشتر در همین قالب به اشراف داده می‌شد. همانطور که ذکر آن رفت بیشتر عطایا به صورت مالی است و اگر زمین جزء عطایا بود، اشراف به صورت مستقیم در آن مشغول به کار نمیشدند، بلکه کارگزارانی می‌فرستادند. بعد از ورود اسلام به ایران دهقانان و اشراف زمین‌دار ایرانی بودند که نظام مالی مسلمانان را سامان بخشیدند. (مسکویه: ۲۶۶) جامعه مسلمان برخورد زیادی با زمین‌داری و سیستم مالیاتی آن نداشت، در حالی که با مالیات بر تجارت به خوبی آشنا بوده است. (سعیدیان جزی، ۱۳۹۴: ۱۲) همین امر اهمیت منبع اصلی اقتصادی این جامعه یعنی تجارت را نشان می‌دهد، به همین دلیل است که نشانی از اشرافیت زمین‌دار در جامعه مسلمان وجود ندارد و امتیازها بیش‌تر سیاسی و عطایا به صورت مالی بودند. بنابراین درباره چگونگی نسبت اشراف با نظام

اقتصادی جامعه نخستین اسلامی، می‌بایست رد پای اشراف را در نظام مالی و عطایایی که در قالب مصارف غیرمعین بیت المال صورت می‌گرفت دنبال کرد، زیرا در سیستم مالکیت زمین و یا مصارف معین بیت المال نظیر خمس و زکات این گروه نمیتوانستند ورود کنند. باید اشاره شود که بین ثروت و مالکیت زمین نسبت همسو وجود نداشت، اما درآمد مالی و امتیاز تجاری قالبی از ثروت بود که در میان اشراف مسلمان به صورت عطایا نمود داشت. اما چیزی که اهمیت دارد مسأله نسب در فهم مفهوم اشرافیت است که بر هرگونه ثروت چه از نوع مالکیت و چه از نوع تجارت و مالی ارجحیت داشت.

۵. توافق و تخالف‌های مفهوم اشراف در جوامع ایران باستان متاخر و اسلامی نخستین

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ مفهومی، پرهیز از زمان‌پریشی (anachronism) در فهم تاریخ است. در این روش مورخ تلاش می‌کند برای کسب معرفت تاریخی، برای مطالعه هر دوره‌ای از گذشته، جهان مفهومی آن دوره را بازسازی کند. (Van Horn Melton 1996: 26) کوزلک بر همین اساس علاقه نخستین بصیرت تاریخ مفهومی را توانایی آن در آنالیز کردن موارد اختلاف و یا متناقض یک مفهوم در استفاده‌های پیاپی آن می‌داند. (Koselleck 1996: 65) پس از بررسی‌های مفهومی دو سنت ایرانیان باستان متاخر و مسلمانان نخستین از مفهوم اشراف، اکنون می‌توان به مقایسه‌ای تطبیقی پرداخت تا شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو سنت در آستانه ورود اسلام به ایران، از این منظر مشخص‌تر گردد. روشی که برای بررسی این موضوع مورد استفاده قرار خواهد گرفت، روش اتفاق و اختلاف جان استیوارت میل است. ذکر این نکته لازم است که در روش میل که تکیه‌گاه اصلی روش تطبیقی است، هدف مشاهده مکرر تغییرات در شرایط مقدم بر وقوع یک حادثه است، تا علت آن حادثه مشخص شود. (لیتل ۱۳۸۸: ۴۷) در واقع در روش میل، زنجیره‌ای علی برای رخداد حادثه‌ای مدنظر است و سپس با مقایسه مولفه‌هایی که از چهارچوب توصیف تاریخی بدست آمده‌اند، میان دو مکان یا دو جامعه متفاوت، تلاش می‌شود عامل اصلی در بروز آن پدیده تاریخی حاصل شود. بررسی تطبیقی این پرسش را پیش می‌کشد که شرایط ظاهراً مشابه، چرا پیامدهای متفاوت دارند. (همان، ۴۴) در جستار حاضر، بدلیل اینکه روش تاریخ مفهومی بکار گرفته شده است، مولفه‌های بدست آمده مفهومی بوده و از این جهت

متفاوت با مولفه‌های علی در روش تطبیقی میل است. هدف از بکارگیری این روش، به دلیل آن است که از مفهوم در ظاهر مشابه اشراف، تفاوت مفهومی در میان دو سستی که تاثیر اصلی بر جامعه پیشامدرن ایران را دارند، عیان‌تر شود. با توجه به بخش‌های پیشین این جستار و بدست دادن مولفه‌های مفهومی اشراف در هر دو سنت، می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌های مفهوم اشراف میان آن دو را در جدول زیر نشان داد.

جدول ۱. شباهت‌ها و تفاوت‌های مفهوم اشراف

متغیرها اجتماع مورد مطالعه	مفهوم یکدست نبودن	نظام سلسله مراتبی	بکارگیری به عنوان وظیفه	وابستگی به زمین	تعلق سرزمینی	زندگی همبسته	اهمیت تبار و نسب	برتری تبار اشرافی به میزان ثروت
ایران باستان متأخر	آری	آری	آری	آری	آری	آری	آری	آری
اسلام نخستین	آری	خیر	آری	خیر	خیر	آری	آری	آری

همان‌طور که مشاهده می‌شود، مفهوم اشراف در هر دو سنت یکدست فهمیده نمی‌شده است. در ایران باستان بدلیل ساختار کهن طبقاتی، اشراف به چندین درجه مشخص تقسیم می‌شدند که ساختی پیچیده‌تر نسبت به جامعه اسلامی بود. اشراف ایران باستان و اشراف جامعه اسلامی نخستین، هر دو وظیفه جنگاوری در اجتماع خود را داشته‌اند و سلحشوری از ویژگی‌های آنان به شمار میرفته است. نکته‌ای قابل تامل و متفاوت در نسبت میان هویت اشرافی و زمین، در قیاس میان دو اجتماع وجود دارد. اشراف ایرانی در دوره‌ی باستان علاوه بر این که جز زمینداران بوده‌اند، تعلق خاطر به مفهوم "ایران" به عنوان یک واحد سرزمینی داشته‌اند، در حالی که در اجتماع اسلامی اولیه، نه زمین‌داری مشخصه‌ای بارز در میان اشراف بوده است و نه اینکه ایده‌ای سرزمینی در آگاهی آنان نقش‌آفرینی می‌کرده است. با ظهور اسلام، واقعیت دینی جدیدی ظهور کرده بود که دوگانه‌ای دینی به صورت دارالاسلام و دارالکفر پدید آورده، اما مانند ایرانیان تعلق سرزمینی در فهم آنان بوجود نیامده بود. نکته مشترک دیگر میان اشراف ایرانی و اسلامی، در زندگی همبسته آنها با یکدیگر و اهمیت تبار در میان آنان است. لازم به ذکر است که بین تبار و نسب تمایز مفهومی وجود دارد اما به دلیل همپوشانی معنایی مرز دقیقی بین آن

دو نیست و به دلیل رایج بودن کاربرد مفهوم نسب در ادبیات تاریخ اسلام این دو مفهوم در جدول یکی در نظر گرفته شده است. با توجه به توضیحات در بخش‌های پیشین، در هر دو اجتماع اهمیت داشتن تبار و نسب اشرافی، حتی نسبت به میزان دارایی افراد، در فهم آنان از اشراف اولویت داشته است. اگر این شباهت را در کنار تفاوت‌ها در مولفه‌های پیشین تحلیل کنیم، به دو ساخت اجتماعی متفاوت در هر دو جامعه نزدیک می‌شویم. اشراف ایرانی در قالب نظامی خاندان محور، که جز زمینداران کلان و خرد بوده‌اند و در یک واحد سرزمینی مشخص به نام ایران و متعهد به پادشاهی ایرانیان فهمیده می‌شدند، در حالی که اشراف اسلامی نخستین در یک ساخت قبیله‌ای، که با ورود اسلام از منظر جهان‌بینی وارد دوگانه اسلامی و غیراسلامی شده‌اند فهمیده می‌شدند، بدون اینکه تعلق سرزمینی مانند اشراف ایرانی برای آنان متصور باشد. کوزلک معتقد است که روش تاریخ مفهومی، روشی شبه جامعه‌شناسانه نیست که مفاهیم امروزی را به گذشته حمل کند، بلکه تلاش می‌کند فهم را از تغییرات اجتماعی و سیاسی در تاریخ، از سطح رویدادها فراتر ببرد. (Koselleck 1996: 67) با استفاده از این رویکرد، می‌توان تفاوت مفهومی از مردمان فرادست در دو اجتماع ایرانیان باستان متاخر و اسلامی اولیه بدست داد. دو مفهوم متمایز از اشراف که بر یکدیگر منطبق نبودند و با ورود اسلام به ایران، در دراز مدت بر یکدیگر اثر گذاشته و گاه منجر به تنش‌هایی در فهم واقعیت اجتماعی در دوره اسلامی تاریخ ایران شدند.

۶. نتیجه‌گیری

جستار حاضر با تکیه بر مسأله‌ای که مبنای مفهومی دارد، در پی پاسخ به چگونگی فهم اشراف در دو جامعه ایران باستان متاخر و جامعه نخستین مسلمان برآمد. همسو با ارائه معنای این مفهوم در زبان جامعه‌شناسی نوین، اشاره شد که دغدغه این بحث گذر از فهم امروزی اشرافیت و بررسی لایه‌های مفهومی با رویکرد تاریخ مفهومی است. بستر مطالعاتی این تحقیق سنت ایرانی-اسلامی است، زیرا این سنت ترکیبی از دو جهان‌بینی است که هر دو در ساخت لایه‌های مفهومی اثرگذار بودند. تقریب به چگونگی فهم آن جوامع از اشراف نیازمند توصیف این مفهوم در بافت اجتماعی دو جامعه بود، تا از این طریق مؤلفه‌هایی حاصل شود که بتوان با روش تطبیقی و مقایسه داده‌ها، لایه‌هایی که سازنده این مفهوم بودند را شناسایی کرد. در جامعه ایران باستان اشراف اگرچه دقیقاً با همین عنوان

شناخته نمی‌شدند، اما گروهی از نظام طبقه‌بندی شده جامعه ایرانی بودند که برجستگی تبارشان آن‌ها را از عوام جدا میکرد، در حالی که بین خودشان همبستگی و انسجام مناسبی وجود داشت. این گروه در جامعه آن دوره با کارکردهای نظامی و اقتصادی فهم می‌شدند و تعلق خاطر به مفهوم سرزمین ایرانیان از ویژگی‌های بارزشان بود. در جامعه نخستین اسلامی با وجود بار معنایی منفی اشرافیت در قرآن، فهم از این گروه استمرار همان فهم جامعه جاهلی بود. اشراف کسانی بودند که شرافت را از قبیله به ارث می‌بردند و به دلیل ادامه یافتن ساختار قبیله‌ای عرب بادیه‌نشین در ساخت اجتماعی جامعه نخستین اسلامی، فهم از این گروه متکی بر همان کارکردهای اشراف جاهلی بود. گروهی که به دلیل توانایی ایجاد همبستگی ارزشی به نوعی خودشان منبع قدرت سیاسی بودند و به شدت گرایش به عدم برابری با عوام داشتند. این گروه با حفظ وظیفه جنگاوری می‌توانستند بدون اتکا به ثروت همچنان در جامعه جز خواص تلقی شوند. اشراف جامعه اسلامی تعلق سرزمینی نداشتند، بلکه متکی بر ارزش نسب و قبیله‌اش بودند، امری که در جامعه هم مهم تلقی میشد و اجازه کسب امتیاز و نقش‌آفرینی در حوزه سیاست را به آن‌ها میداد. بنابراین با اتخاذ روش تاریخ مفهومی که بر بافت و بستر اجتماعی که مفهوم در آن شکل می‌گیرد توجه دارد، میتوان اینگونه نتیجه گرفت که مفهوم اشرافیت در بستری شکل گرفت که آن بستر و زمینه سازنده مؤلفه‌های هویتی اشراف بودند. این مفهوم در ایران باستان در قالب ساختی خاندانی و در جامعه اسلامی نخستین در ساختی قبیله‌ای فهمیده می‌شد.

شیوه ارجاع به این مقاله

غیاثی، امید، بختیاری، فاطمه. (۱۴۰۰). مطالعه تطبیقی اشراف در بافت اجتماعی ایران باستان و اسلام اولیه از دیدگاه تاریخ مفهومی. *تحقیقات تاریخی اجتماعی* 11(1)
doi: 10.30465/shc.2021.35272.2203

کتاب‌نامه

قرآن

ابن اثیر، (۱۳۷۱)، الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، جلد نهم، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.

مطالعه تطبیقی اشراف در بافت اجتماعی ... (امید غیائی و فاطمه بختیاری) ۱۹۳

ابن خلدون، (۱۳۶۳)، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد دوم تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ابن سعد، (۱۳۷۴)، طبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، جلد ششم، تهران: فرهنگ و اندیشه.

اسکاچپول، تدا، (۱۳۸۸)، بینش و روش در جامعه شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آقاچری، تهران: نی بشیریه، حسین، (۱۳۸۹)، جامعه شناسی سیاسی، تهران: نی

بیهقی، ابوبکر، (۱۳۶۱)، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، جلد دوم، تهران: علمی فرهنگی.

تقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۷۳)، الغارات، ترجمه عزیزالله عطاردی، تهران: انتشارات عطارد.

جرباذقانی، ابوالشرف، (۱۳۷۴)، ترجمه تاریخ یمنی، تحقیق جعفر شعرا، تهران: علمی فرهنگی.

خالقی مطلق، جلال، (۱۳۶۹)، بیژن و منیژه و ویس و رامین، مقدمه‌ای بر ادبیات پارتی و ساسانی، ایران‌شناسی، سال دوم، ۲۷۳-۲۹۸

خسرو قبادان و ریدگی، (۱۳۹۱)، از متن‌های پهلوی، گردآورده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، پژوهش سعید عریان، چاپ اول، تهران، علمی

دریایی، تورج، (۱۳۹۰)، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ پنجم، تهران، ققنوس

سعیدیان جزئی، مریم، (۱۳۹۴)، «منابع درآمد مالی امویان»، فصلنامه مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، س ۴۷، ش ۹۴

سید رضی، (۱۳۸۰)، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: علمی فرهنگی

شاپور شهبازی، علیرضا، (۱۳۸۹)، تاریخ ساسانیان، ترجمه بخش ساسانیان از کتاب طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، ترجمه، تحقیق و تعلیق، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی

طبری، محمدبن جریر، (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر

عریان، سعید، (۱۳۹۲)، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، پهلوی و پارتی، چاپ اول، تهران، علمی

عهد اردشیر، (۱۳۴۸)، پژوهنده عربی احسان عباس، برگرداننده بفارسی س. محمدعلی امام شوشتری، تهران، انجمن آثار ملی

فردوسی، (۱۳۹۶)، شاهنامه، پیرایش جلال خالقی مطلق، نسخه چهارجلدی (دوبخش)، چاپ دوم، تهران، سخن

کرون، پاتریشیا، (۱۳۸۹)، ترجمه مسعود جعفری، تهران، سخن

کریستین سن، آرتور، (۱۳۷۷)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ نهم، تهران، دنیای کتاب

- گازرانی، ساقی، (۱۳۹۷)، روایت‌های خاندان رستم و تاریخ‌نگاری ایرانی، ترجمه سیما سلطانی، چاپ اول، تهران، مرکز
- لوئیس، برنارد، (۱۳۷۸)، زبان سیاسی اسلام، ترجمه غلامرضا بهروز لک، قم: دفتر تبلیغات اسلامی
- لیتل، دانیل، (۱۳۸۸)، تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی به فلسفه علم اجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش، چاپ پنجم، تهران، صراط
- محمدی‌ملایری، محمد، (۱۳۷۹)، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، جلد اول، چاپ اول، تهران، توس
- مسعودی، (۱۳۷۴)، مروج الذهب، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکویه، ابوعلی، (بی‌تا)، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش
- مهرآفرین، رضا، (۱۳۹۸)، شهرهای ساسانی، چاپ سوم، تهران، سمت
- مینوی‌خرد، (۱۳۹۸)، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ هفتم، تهران، توس
- نامه تنسر، (۱۳۵۴)، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران، خوارزمی
- نولدکه، تئودور، (۱۳۷۸)، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب‌خویی، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- نیولی، گاردو، (۱۳۸۷)، آرمان ایران، جستاری در خاستگاه نام ایران، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی، تهران، موسسه فرهنگی و هنری پیشین پژوه
- هاوارد-جانستن، جیمز، (۱۳۹۲)، "دولت و جامعه در اواخر عهد باستان"، در "ساسانیان"، ویراسته وستا سرخوش‌کرتیس و سارا استوارت، ترجمه کاظم فیروزمند، چاپ اول، تهران، مرکزی
- ویدنگرن، گنو، (۱۳۹۱)، فتودالیسم در ایران باستان، ترجمه هوشنگ صادقی، چاپ اول، تهران، کتاب آمه
- یارشاطر، احسان، (۱۳۸۷)، "جامعه و قانون ایرانی"، در تاریخ ایران کمبریج، جلد سوم، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، بخش دوم، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، صص ۱۱-۷۰
- یارشاطر، احسان، (۱۳۸۷)، "انجمن‌های پادشاه و قشرهای اشرافیت"، در تاریخ ایران کمبریج، جلد سوم، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، بخش دوم، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، صص ۹۲-۱۰۳
- ابن ابی الحدید، (۱۳۸۷)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، جلد دوم، بی‌جا: دارحیاء الکتب العربیه
- ابن طقطقی، (۱۴۱۸)، الفخری، تحقیق عبدالقادر مایو، بیروت: دارالقلم العربی.

مطالعة تطبيقية اشرف در بافت اجتماعي ... (اميد غياثي و فاطمه بختيارى) ١٩٥

ابن منظور، محمد بن مكرم، (بى تا)، لسان العرب، بيروت: دارالصاد
ابن هشام، (بى تا)، سيره النبويه، تحقيق ابراهيم البيارى و عبدالحفيظ شلبي، جلد اول،
بيروت: دارالمعرفه.

العسكرى، ابوهلال، (١٤١٢)، معجم الفروق و اللغويه، به تحقيق شيخ بيت الله بيات، بيروت: مؤسسه
النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين
بلاذرى، احمد بن يحيى، (١٤١٧)، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، جلد الخامس،
بيروت: دارالفكر.

دينورى (١٤١٠)، امامه السياسه، تحقيق على شيرى، بيروت: دارالأضواء.

دينورى، (١٣٦٨)، اخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامرمرآجه جمال الدين، قم: منشورات الرضى
زمخشري، (١٤١٩)، اساس البلاغه، تحقيق باسل عيون السود، بيروت: دارالكتب العلميه
طبرى، محمد بن جرير، (١٣٨٧ق)، تاريخ امم و الملوك، تحقيق ابوالفضل ابراهيم، جلد الثالث،
بيروت: دارالتراث.

فيروزآبادى، مجدالدين، (١٤٢٦)، القاموس المحيط، بيروت: مؤسسه الرساله الطباعه
كحاله، عمر رضا، (١٤١٤)، معجم قبائل، بيروت: مؤسسه الرساله.

محمد النجار و احمد الزباب، (١٤٢٥)، معجم الوسيط، قاهره: مجمع الغه العربيه

John Haldon and Lawrence i. Conrad, eds. (2004), *the byzantine and early Islamic near east: elites old and new, studies in late antiquity and early Islam* (Princeton, N.J.: Darwin press). Reviewed by Mary f. Thurlkill, (2007), *International Journal of Middle East*, volume 39

Kelley, Donald R, (1996), "On the Margins of Begriffsgeschichte", in "the meaning of historical terms and concepts, new studies on Begriffsgeschichte", trans. by Melvin Richter and sally Robertson, edited by Hartmut Lehmann and Melvin Richter, German historical institute, Washington, d.c. pp.35-40

Koselleck, Reinhart, (1996), "a response to comments on the geschichtliche grundbegriffe", in "the meaning of historical terms and concepts, new studies on Begriffsgeschichte", trans. by Melvin Richter and sally Robertson, edited by Hartmut Lehmann and Melvin Richter, German historical institute, Washington, d.c. pp. 59-70

Koselleck, Reinhart, (2002), "social history and conceptual history" in the practice of conceptual history, timing history spacing concepts, Stanford university press, PP20-37

Koselleck, Reinhart, (2004), "Begriffsgeschichte and social history". In "futures past", translated by Keith tribe, Colombia university press, New York, pp. 75-92

- Pourshariati, Parvane, (2008), *Decline and fall of the Sasanian Empire*, the Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab conquest of Iran. Published by I.B.Touris & CO Ltd in association with the Iran Heritage foundation, New York
- Ragin, Charles c (2004), *comparative methodology the logic of case oriented research*, department of sociology, university of Arizona USA.
- Shayegan, M. Rahim, (2013), "Sasanian Political Ideology". The Oxford Handbook of Ancient Iran. Ed. D. T. Potts. Oxford University press, pp.805-813
- Smelser, Neil. j. (2003) "*on comparative analysis, interdisciplinary and internationalization in sociology*", international sociology, 18(4): 643-657
- Morony Michael, (1974), "*religious communities in late Sasanian and early Muslim Iraq*", journal of the economic and social history of the orient . May, 1974, Vol. 17, No. 2, pp113-135
- Van horn Melton, James, (1996), "*Otto Brunner and ideological origins of begriffsgeschichte*", in "the meaning of historical terms and concepts, new studies on begriffsgeschichte", trans. by Melvin Richter and Sally e. Robertson, edited by Hartmut Lehmann and Melvin Richter, German historical institute, washington, d.c. pp. 21-34

